

حکایت مردان خاکستری سینما

[جلد دوم «یک روستایی در لاله‌زار»]

«ادامهٔ یک روستایی در لاله‌زار»

ایوب شهبازی



۱۳۹۴

• مقدمه

کتابی که در دست دارید بخش دیگری از حاصل عمر من است که با عشق و علاقه و دقت برای آگاهی نسل جوان از اتفاقات گذشته، در بدنهٔ سینما نگاشته شده است؛ به همان شیوه که از عنوان کتاب برمی آید؛ چون چندان قادر نیستم در این عصر شتاب و سرعت، از جملات مبهم و پیچیده و کلمات نامأنوس استفاده کنم. با همین دیدگاه به ویراستار محترم کتاب هم تأکید کردم که هیچ گونه دخل و تصرفی در سادگی جملات نکند؛ فقط به دستور زبان و املاء، دقت لازم داشته باشد. چون اطمینان و اعتقاد دارم بیش تر خوانندگان عزیز، علاقمندانی مثل خودم هستند، نه استادان دانشگاه و یا فرهیختگان ویژه، مگر این که لطفشان شامل حالم شود؛ که این خود سعادت و شوق دیگری ست. به قول بتهوون: «در عالم چیزی بالاتر از محبت نمی بینم» چون محبت است که شوق زندگی را رقم می زند. بنابراین، محبت و تشویق را به هر طریقی و از جانب هر بزرگواری که باشد، دوست دارم و از آن استقبال می کنم. به این علت که از کمترین امتیازات اولیهٔ دوران کودکی محروم بوده و از مهر و محبت و آغوش گرم خانواده و اطرافیان هیچ گونه بهره ای نبرده ام، بر این اساس، به اصرار دوستانم در صفحهٔ ۳۲۹ به بازتاب جلد اول کتاب پرداخته ام؛ شاید پرداختن به این نو باز تاب ها، یک نوع خودخواهی به نظر بیاید، اما چه طور می توانستم آن لحظهٔ پراحساس را که برای اولین بار چشمم به مقاله های مطبوعات معتبر و حتی سایت ها افتاد، به خصوص همین نامهٔ غیرمنتظره از از استاد پرویز دوابی، از کشور چک، که تا خود آگاه اشک شوق را در چشمانم جاری ساخت، نادیده بگیرم. نمی دانم تا به حال از دیدن چیزی که انتظارش را نداشته اید شوکه شده اید یا نه؟ نگارنده با این نامه از یک استاد، به چنان حالی از شادی و شوق افتادم که هیچ وقت در ذهنم نمی گنجید. با کسب اجازه از ایشان آن را به چاپ می رسانم.

فهرست

۹	پیش‌گفتار.....
۱۳	مقدمه استاد دوایی.....
۱۴	استاد طالبی‌نژاد.....
۱۷	• حکایت روزگار جوانی.....
۲۱	از کجا شروع شد؟.....
۲۷	هشدار می‌دهم که به آن توجه نکردیم.....
۳۲	قدم به قدم به جلو.....
۳۵	تجربه بزرگ.....
۳۷	• دوره نوجوانی، لاله‌زار، سال‌های ۱۳۳۹ و ۴۰.....
۴۴	تاثیر نصر.....
۴۶	شیطنت‌های نوجوانی.....
۴۸	به آن‌ها جاهل هم می‌گفتند.....
۶۱	کوچه‌های با سینماهای درجه سه و چهار.....
۶۵	حرف‌های مستند.....
۶۹	تصنیف‌فروش خوش‌صدا.....
۷۴	نوازندگان دوره‌گرد.....
۷۶	تاثیر پارس و خاطرات بسیار.....
۷۸	نیمه‌تخریب‌های خاطرات.....
۸۴	رویاهای من.....
۹۵	لاله‌زار مدرن.....
۹۹	عکاسی و حفظ لحظات شیرین.....
۱۰۷	رسیدن به بام لاله‌زار.....
۱۰۹	خیابان شاه، نادری، استانبول، شاه‌آباد (جمهوری اسلامی).....
۱۱۲	همسان اما نه هم‌رنگ!.....
۱۱۴	چارلی را شناختم.....
۱۱۵	جنگ شرایط سنی ندارد.....
۱۱۹	سینما‌های، شروع به کار ۱۳۱۵ و دیگر «قصر رویاها».....
۱۲۸	معجزه مدیریت.....
۱۳۱	دلیپ کومار و نوآوری.....
۱۳۳	جنتلمن سینما.....
۱۳۶	چرا این همه سینما؟!.....
۱۳۷	اوج ورود فیلم، رونق دوبله و غرق شدن در رویا.....
۱۴۷	شروع خوب و ادامه در بیراهه.....
۱۵۰	فیلم‌برها و کار خطیر.....

سلام. کتابی را که لطف کرده و برایم فرستاده‌اید، گرفتم و تقریباً یک‌نفس خواندم. قبلاً هم وصف آن را شنیده بودم و مشتاق خواندنش بودم که خودتان ما را شرمند کردید و فرستادید. به چند لحاظ سپاسگزارم: به خاطر فرستادن کتاب و آن هم با آن تقدیم‌نامه پرمحبت‌تان و به خاطر لطفی که در متن کتاب نثار من کرده‌اید و به خاطر این‌که فهمیدم که تصویربرداری از مراسم رونمایی کتاب (امشب در سینما ستاره) هم کار شما بوده است. و ممنونم و حیرت‌زده به خاطر این کار عظیمی که انجام داده‌اید، که نشسته‌اید و زندگی‌نامه‌تان را که به حماسه‌ای غریب می‌ماند، ضبط کرده‌اید و چه کار خوبی کردید. این عشق و تلاش کم‌نظیر برای برخاستن و برآمدن و به آن سطح از دریافت و موفقیت رسیدن به افسانه می‌ماند و واقعاً باید مایه عبرت همه کسانی باشد که مدام از شرایط نامساعد گله دارند. توصیف‌های‌تان مثل زندگی کردن‌تان ساده و روراست و زنده است و اثرگذاری و حافظه‌تان در به‌یادآوری اسامی آدم‌ها و جاها و تاریخ‌ها و وقایع، واقعا اعجاب‌انگیز. چه کار خوبی کردید که نوشته‌تان را با عکس‌ها همراه کردید (آدم به یاد کتاب استانبول از اورهان پاموک می‌افتد)... زندگی‌نامه سینمایی شما (که البته فقط سینمایی نیست) بناشده بر پایه عشق به سینما و خواننده را نه فقط در جریان احوال خصوصی شما، که همراه با زیر و بالای زندگی شما، در جریان اوضاع و احوال درونی و بیرونی یک دوره خاص زندگی در تهران در قشرهای مردمی‌اش می‌اندازد که کم‌تر در جایی ضبط شده، آن هم با این دقت و امانت و تیزبینی و ذهنی بیدار و حساس که درونش در همه حال صداقت، عشق و پاکیزگی احساس، مایه قوت بیان است و چه خوب که این عشق بر خلاف مرسوم، مایه حرمان نشد. من هم مثل دوست همدل مشترک‌مان آقای گلمکانی برای شما عمری طولانی و با عزت آرزو دارم و این‌که در کنار خانواده زندگی آرامی داشته باشید و خوب زندگی کنید و مهم این‌که باز بتوانید بنویسید. چون مطمئنم که با این زندگی پرویمان هنوز خیلی حرف‌ها دارید.

باز هم از مهر وافر شما و این‌که به یادم بودید و اثرتان را که فشرده هستی و عشق شماست، برایم فرستادید، فوق‌العاده تشکر می‌کنم.

برقرار و تندرست و با آسایش و آرامش همراه با خانواده باشید. امیدوارم...

با علاقه و ارادت ۲۶ خرداد ۱۳۹۱

پرویز دوایی

۱۵۵	یک تکه آهن پاره که عمرش به سر رسیده
۱۵۹	هدایت و رهبری سینماها
۱۶۴	سندیکای اختصاصی!
۱۷۱	ادامه مطلب و رهبری سینماها
۱۷۸	آهسته و آرام بوی اشتباه گذشته حس می شود
۱۸۹	چرا نمی آیم همه با هم باشیم
۱۹۴	ورود بیگانه‌های متنفذ
۲۰۵	در خیابان ارباب جمشید، هیچ کس به فکر کسی نیست
۲۰۹	حسادت
۲۱۳	تحت فرمان برای یک لقمه نان
۲۱۸	دوستی که نظیر نداشت
۲۲۲	انسان بزرگ
۲۲۶	دوستان کمیاب
۲۳۵	فاصله طبقاتی
۲۴۸	تجدید دیدار با گذشته
۲۵۴	کارهای نسنجیده و خارج از توان
۲۵۵	فرار از تهران!
۲۶۰	اتفاقی که تصور آن در ذهنم خطور نمی کرد
۲۶۱	مهدی رقابی
۲۶۶	این زن مرموز
۲۶۹	فکر و ابتکاری که به سرانجام رسید
۲۷۵	ساختمانی با این همه دفاتر پخش فیلم
۲۷۶	دوستی که او را خوب می شناختم
۲۸۶	افراد فرصت طلب
۲۸۹	دوبله و فراز و نشیب‌هایش
۳۰۲	ابتکار فیلم عکاسی
۳۰۶	عتیقه‌های نایاب
۳۱۷	• ضمائم فصل روستا و شرح حال
۳۲۲	و اما سقاخانه طهیرالاسلام
۳۲۵	• توضیحات لازم و ضروری
۳۲۹	بازتاب کتاب یک روستایی در لاله زار جلد اول
۳۳۱	نامه استاد دوائی
۳۳۳	• عکس‌ها
۳۸۳	• اسناد و مدارک
۳۹۰	• روزنامه‌ها
۴۰۵	• نمایه‌ها

خاطرات ایوب شهبازی خواندنی و به یاد ماندنی است و تاکنون مورد استقبال عده زیادی از سینمادوستان قرار گرفته است و این شاید به دلیل همین نثر ساده و خودمانی ایشان است و همانطور که در ابتدا توضیح داده‌اند، حتی به ویراستار کتاب که منتخب خودشان است تکلیف کرده‌اند که به شمایل جمله‌ها و پاراگراف‌های کتاب دست نزنند. بنابراین رسم‌الخط و شیوه نگارش معمول روزنه کار در این نوشتار رعایت نشده است.

ناشر

• پیش‌گفتار

کشور بدون خاطره کشور مجانین است

«منسوب به قائم مقام فراهانی»

صدها هزار بار داد سخن ندهیم و نگوییم «چه بنویسیم» چون آن‌چه که بود، همه نوشته‌اند. اما به قول صائب تبریزی:

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت

در بند آن مباش که مضمون نمانده است

پس هنوز هم برای نوشتن جا بسیار است، به‌ویژه در مورد «سینما»، ولی اگر تشویق دوستان عالم مطبوعات و موسفیدکرده‌ای نامدار از نویسندگان و منتقدان بزرگ سینما نبود شاید این مختصر خاطرات هم نوشته نمی‌شد. یک تلنگر باعث شد تا دوباره به تکاپوی نوشتن بيفتم. هرچند در ابتدا مردد و دودل بودم، اما نامه سرشار از مهر و